



نویسنده «پانصد سال رنج مداوم»

بومیان آمازون را مرور می‌کنند و با

بررسی شرایط کنونی بومیان و

سرزمین آمازون، نگاهی انتقادی

و تردیدآمیز بر آینده و حال

تلاش‌های رایج برای نجات

آمازون می‌افکند و در برابر

خواننده‌ی نگران از ناسازگاری

جامعه‌ی متمدن با طبیعت، این پرسش

را می‌نهد که برای بازمانده‌ی بومیان

آمازون که از دیرباز زندگی در طبیعت

و با طبیعت را می‌شناخته‌اند، «چه

فردایی؟» خواهد بود

پروژه‌ی نگاه‌های انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله‌ی جامع‌علوم انسانی

و کسان، آن هم به زبان‌های بومی نه چندان شناخته شده و برای ما کاملاً ناشناخته است و تقریباً هیچ منبعی در این زمینه در دسترس نیست. مترجم در برگردان اثر کوشیده است لحن گزارشی و در عین حال انتقادی نویسنده را حفظ کند و نیز با استفاده از واژه‌های - اگر نگوییم عامیانه، دست کم - نه چندان ادبی، متن را از حالت خشک گزارشی به درآورد، ولی در سرتاسر کتاب، کمتر می‌توان از حاصل این تلاش، نشانی یافت.

کم نیست مواردی که مترجم با اصطلاح‌سازی و بدون رعایت به اصول نگارش، به‌ویژه نشانه‌های سجاوندی، ذهن خواننده را از پیگیری خواندن اثر باز می‌دارد. به این ویژگی‌های نثر ترجمه، باید چند مورد دیگر را هم افزود: از جمله رسم‌الخط نامتعارف و اصرار در جدانویسی (و حتی مثلاً «هم راه» به جای «همراه»)، آوردن مدام صورت ایتالیایی نام‌ها در متن و یا حتی املا‌ی غریب نام‌ها و واژه‌ها، و نیز یکدست نبودن معادل‌های فارسی... در زیر از هر مورد، یکی دو نمونه می‌آوریم:

- رسم‌الخط نامتعارف: ناپی‌گیر (ص ۵۳)، یک‌دیگر (ص ۵۰)، گزارش‌گر

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بومیان در سازمان ملل، به سال ۱۹۹۳ م. می‌انجامد. دشواری تألیف چنین اثری، بیش از هرچیز، تعدد و تنوع اقوام آمازون است. بدین ترتیب اگر در بخش‌های مربوط به تاریخ استعمار و یا شرایط طبیعی منطقه، نویسنده مشکلی نداشته است، ولی قطعاً در ارائه‌ی تصویری روشن، فراگیر و در - عین حال، به اقتضای کتاب - موجز از آیین‌ها و باورهای آنان، کار به همین سادگی انجام نشده است. به ویژه، همچنان که اشاره شد در بخش افسانه‌ها نویسنده با گزینش هوشمندانه‌ی افسانه‌هایی مختلف از اقوام گوناگون آمازون، در عین ارائه‌ی نمونه‌هایی از هر قوم، باورهای عمومی آنان درباره‌ی موضوعات بنیادینی چون آفرینش و پایان جهان را هم در دسترس خواننده قرار می‌دهد.

و اما سخنی هم درباره‌ی کتاب حاضر، که حاصل تلاش مترجم و ناشر است. برگردان آثار این چنینی اگر دشواری‌های کار نویسنده/ مؤلف را نداشته باشد، ولی دست‌کم همان مشکل همیشگی معادل‌یابی و املا‌ی درست نام‌ها را دارد، به‌ویژه در مورد این اثر که سرشار از نام‌های جغرافیایی، گیاهان، جانوران

حکایت اسطوره، ترجمه و....



عسکر بهرامی

شانو، ترسیلا گات تو، آمازون (اساطیر و افسانه‌ها)، ترجمه‌ی سیروس شاملو، تهران، فکر روز، ۱۳۷۷.

در میان منابع فارسی کتابی مستقل درباره‌ی آن نیافته است، جز کتاب نسبتاً مفصلی، چاپ چند دهه‌ی پیش، که ظاهراً ترجمه‌ی شرح شش سال سفر و زندگی فردی در میان قبایل آمازون است. آن کتاب، در واقع رمانی بازاری است که نشان و مشخصه‌ای از اثر اصلی، و حتی نام نویسنده را هم، ندارد و از این رو قابل توجه و ارزش نیست. بدین ترتیب گویا کتاب آمازون (اساطیر و افسانه‌ها) اولین اثر جدی در این زمینه باشد.

کتاب با فصلی درباره‌ی جغرافیا و آب و هوا و نیز، زندگی گیاهی، جانوری و انسانی آمازون آغاز می‌شود؛ سپس به برخی نظرات نخستین دیدارکنندگان اروپایی از این «بهشت روی زمین» (ص ۲۸) می‌پردازد و نگاهی اجمالی و در عین حال انتقادی، بر حضور آنان در آمازون و پیامدهای این حضور می‌اندازد. فصل‌های کتاب دقیقاً براساس موضوع یا توالی زمانی تقسیم نشده‌اند؛ مثلاً نویسنده در فصل دوم بار دیگر به گذشته می‌رود و این بار مفصل‌تر، چگونگی ورود اروپاییان و اشغال آمازون را شرح می‌دهد و سپس در فصلی دیگر به کشف بومیان به دست اروپاییان می‌پردازد.

چند فصل بعدی کتاب به معرفی تمدن آمازون، ساختار جامعه، خانواده، سکونتگاه‌ها و شیوه‌های زندگی مردم آنجا اختصاص دارد و مقولات فرهنگی نظیر دین و آیین نیز در چند فصل دیگر بررسی می‌شوند. سپس، نویسنده «پانصد سال رنج مداوم» بومیان آمازون را مرور می‌کند و با بررسی شرایط کنونی بومیان و سرزمین آمازون، نگاهی انتقادی و تردیدآمیز بر آینده و حال تلاش‌های رایج برای نجات آمازون می‌افکند و در برابر خواننده‌ی نگران از ناسازگاری جامعه‌ی متمدن با طبیعت، این پرسش را می‌نهد که برای بازمانده‌ی بومیان آمازون که از دیرباز زندگی در طبیعت و با طبیعت را می‌شناخته‌اند، «چه فردایی؟» خواهد بود.

بخش دوم کتاب نیز حاوی هفده افسانه از اقوام مختلف آمازون است که مجموعاً به یمن ذوق و اندیشمندی مولف، جنبه‌های مختلف و در عین حال مهم باورها و عقاید هستی‌شناختی این مردم را بازمی‌تابانند.

و سرانجام پیش از کتاب‌شناسی پایان کتاب (که هر چند اغلب عناوین آنها به زبان‌های اسپانیایی و ایتالیایی، و از این رو کمتر قابل استفاده‌اند، ولی به هرحال آگاهی از آنها مفید است) یک رویداد شمار آمده است: وقایع مهم این سرزمین، از سال ۱۴۹۲ م. یعنی با ورود کریستف کلمب به سان سالوادور، آغاز می‌شود و به نقطه‌ی عطف دیگری در حیات این مردم، یعنی تصویب

مانند بسیاری از دیگر پدیده‌های جامعه‌ی خودمان، گرایش به کتاب‌های اسطوره‌ای، چند سال پیش، به یکباره و در چند حرکت - ظاهراً مستقل - آغاز شد. حاصل این اتفاق، ترجمه و انتشار چندین کتاب در این مقوله، و به‌ویژه دست‌کم سه مجموعه درباره‌ی اسطوره‌های اقوام مختلف بود که برخی اقوام بزرگ و مشهور، نظیر هندیان، در هر سه مجموعه مورد توجه قرار گرفتند.

اما، باز همچون بسیاری از پدیده‌های مشابه این جامعه، تب تند آن اتفاق به همان سرعت هم به عرق نشست و ادامه‌ی انتشار آن مجموعه‌ها یا به شدت کند شد یا - حتی با وجود ترجمه‌ی ادامه‌ی مجلدات آن مجموعه‌ها - کار به کلی کنار نهاده شد. توضیح علت یا علل طلوع و افول ستاره‌ی اقبال نشر کتاب‌های اسطوره‌ای، باز هم مانند موارد مشابه، نیاز به بررسی جدی دارد و نمی‌توان صرفاً گفت که طالع کردن آن در پاسخ به نیازی واقعی بوده یا ناشی از خلأ در مقوله‌های دیگر، و در مغرب نشاندن این اختر - و به تعبیر بهتر شهاب ثاقب - تحت تأثیر رخداد‌های دیگر (مثلاً سیاسی) بوده است.

هر چند در نگاه کلی به آن مجموعه این تصور قوت می‌گیرد که در انتشار آنها غالباً کمیت، و سرعت به بازار رساندن اثر مهم‌تر بوده است، با این همه باید اعتراف کرد که به یمن همان تلاش‌ها، امروزه قفسه‌های بخش ادیان کتابخانه‌ها در مقایسه با گذشته چندان خالی به نظر نمی‌رسند و بسیاری کسان، و به‌ویژه جوانان و هنرمندان جوان، از آنها، شمار چشمگیری نام‌ها و داستان‌های اساطیری را در حافظه دارند. اما این که تأثیر این اتفاق بر اندیشه و از طریق آن بر هنر و ادب، تا چه حد بوده است، سخنی دیگر و به گمان من، جای تأمل بسیار است.

نکته‌ی دیگر آن که در آن مجموعه‌ها، هم‌چنان که اشاره شد، به برخی اقوام بیشتر توجه شد و اقوام متعدد دیگر - با وجود منابع اروپایی درباره‌ی آنها - جز در چند مورد پراکنده، از این اتفاق، بهره‌ای نیافتند. کتاب آمازون (اساطیر و افسانه‌ها) یکی از همین معدود موارد است.

ناحیه‌ی جنگلی و پر راز و رمز آمازون که اغلب، و حتی در همین کتاب به راستی، و به گونه‌ای متناقض‌نما، «جهنم سبز» و «بهشت زمینی» خوانده شده، نزد بسیاری کسان - از تاجر مسلک و استعمارپیشه گرفته تا مبلغان مسیحی و تا عالمان مردم‌شناسی و اساطیر - از دیرباز آوازه و محبوبیت چشمگیر داشته است و درباره‌اش بسیار نوشته‌اند. با این همه، راقم این اسطور،



○ فرش ایران
○ فضل الله حشمتی رضوی
○ دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱

ایران خاستگاه و زادگاه اصلی قالی با ۶۰۰۰ سال قدمت در تولید فرش دستباف می‌باشد. این کالای نفیس و با اهمیت در این مدت فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته و در حال حاضر از نظر نقشه و کیفیت، عصر طلایی خود را سپری می‌کند. قالی به عنوان یک فرش گسترده‌ی هزاران سال زینت‌بخش کاخ شاهان و عمارت امیران و صاحبان زر و زور بوده است.

این صنعت دستی و هنر ارزنده، نتیجه خلاقیت و دسترنج هزاران زن و مرد دختر و پسر شهری و غیرشهری است که از بامدادان تا شامگاهان در برابر نقش‌ها نشسته و با دیدگاه تیزبین و سرانگشتان سحرآمیز خود شاهکاری به نام قالی به وجود می‌آورند. هنری که بسان درخت کهن، ریشه در ژرفای خاک کویر و شاخه تا بلندی البرز و سایه بر سر مردمی دارد که قرن‌هاست آن را از نسلی به نسل دیگر منتقل و بر روی آن زندگی می‌کند و با آن انس گرفته است. شاید دور نباشد که بگوییم در بسیاری از نقاط جهان، بلوآ فرش ایران را شناخته و سپس پی به وجود ایرانیان برده‌اند.

مؤلف در این اثر سعی دارد چشم‌اندازهای فرش دستباف ایران را از جهات گوناگون هنری، تاریخی، فنی، اقتصادی، اداری و آماری به طور خلاصه ارائه دهد. کتاب در نه فصل ارائه شده است:

فصل اول تحت عنوان «پیشینه فرش ایران» به پیشینه این هنر از دوره پیش از تاریخ تا امروز پرداخته و هرجا که لازم بوده از مکتوب‌هایی که از «بساط»، قالی و فرش سخنی به میان آمده اشاره شده است.

«تولید فرش در ایران» فصلی است که در آن چگونگی تهیه فرش و فرآیند تولید آن مورد توجه قرار گرفته و با پرهیز از ورود در جزئیات، مراحل کلی در هر فرآیند و مقطع بررسی می‌گردد. در رابطه با کانون‌های بافت فرش ایران و با توجه به تعدد این کانون‌ها (بیش از سی هزار شهر و روستا) و گستردگی آنها، تنها کانون‌های مهم با ذکر یک یا چند ویژگی بررسی شده‌اند. در واقع مؤلف به طور گذرا از شمال شرقی ایران یعنی خراسان - که به قول قدما «مطلع‌الشمس» ایران است - راه را آغاز و به جنوب غربی در ایالات قشقایی نشین و خمسه‌نشین به این سیر و گشت پایان داده و به چند کانون مهم پرداخته است.

سپس نویسنده با ذکر اینکه فرش دستباف ایران با تنوع در روش تولید، اندازه، جنس، کیفیت، ظرافت، نفاست و گوناگونی طرح، رنگ و تفاوت‌های ظاهری و ساختاری روبه‌روست، و این امر باعث شده که فرش دستباف ایران فرآورده‌های خاصی داشته باشد، می‌کوشد انواع فرش دستباف ایران را بر مبنای یک طبقه‌بندی کلی تعیین کند.

در ادامه به فرش ایران در موزه‌های جهان اشاره شده و هنر و زیبایی‌شناسی فرش و امور سنتی و قدسی مورد بحث قرار گرفته است. نویسنده در فصل‌های هفتم و هشتم وارد مباحثی متفاوت از فصول پیشین شده و تحت عناوین «تشکیلات هنر و صنعت فرش ایران» و «صادرات و بازارهای جهانی فرش»، «بستر تشکیلاتی نهادهای سازمانی فرش و نظرگاه‌های اداری و صادرات و بازارهای جهانی و مسائل اقتصادی، بازرگانی و آماری مرور می‌شوند و در نهایت نیز از هنرمندان فرش ایران یاد می‌گردد.

مؤلف به ذکر این نکات نیز پرداخته است که:

- با توجه به حجم کتاب که ذکر برخی اطلاعات تفصیلی مقدر نبوده، در پی نوشت آخر کتاب کتابشناسی لازم آمده است.

- در داور و ارزشیابی شیوه‌های طراحی، رنگرزی و بافت در قالب مکتب‌های هنری دوری شده، به جز مواردی که بیان واقعیت‌های موجود هنر فرش است.

- اینکه هر جا در این کتاب از «فرش ایران» سخن رفته، مقصود دستبافته‌ای است که پری و گرهدار است و اقسام دیگر دستباف مطرح نمی‌باشد.

(ص ۴۵)، پیش‌آ پیش (ص ۱۳۸).

- املای غریب و متفاوت نام‌ها: کریستوفورو کولومبو (ص ۲۶)، کریستف کلمب (ص ۱۶)، Cristoforo Colombo (ص ۱۴)، Colombo (ص ۵۲).

- غلط‌های املایی: دیوان مازانی (ص ۱۴) به جای مازنی (مازندرانی)؛ پروو (ص ۴۱) به جای پرو؛ و بسیاری موارد دیگر، البته اگر اینها هم جزو غلط‌های چاپی بی‌شمار کتاب نباشند!

- واژه‌سازی: مثلاً «چشم زد» (ص ۶۲) که مترجم - بنا به توضیح ایشان در پانویس آن را به قیاس با گوشزد (یا براساس رسم‌الخط کتاب: گوش زد) ساخته است. اگر مترجم گرامی توجه بیشتری می‌کرد با واژه‌های رایج هم می‌توانست به مقصود برسد. نمونه‌اش واژه‌ی رایج و اصیل «پدیده» است که در واقع صورتی بازمانده از زبان‌های میانه است و اگر تحول می‌یافت می‌بایستی «به دید» می‌شد.

ضمناً راقم این سطور نمی‌داند «کنف یکون» (ص ۱۴۴) به جای کن فیکون، و «زجه» (ص ۱۴۳) به جای ضجه، «فووت» (ص ۸۷) به جای فوت، و «اصراف» (ص ۸۵) به جای اسراف. را جزو اغلاط چاپی بشمارد یا املای نامتعارف.

نکته‌ی دیگر، اظهارنظرهای مترجم، در مقدمه و پانویس‌هاست که اغلب بدون ارتباط با مطلب اصلی به نظر می‌آیند، مثلاً در مقدمه، که ایشان طی یکی دو جمله همه‌ی نظریات اسطوره‌شناختی را به انگ «آریایی‌گری و نژادپرستانه» (ص ۱۲) بودن رد می‌کند. ایشان همه‌جا از ظلم خدایان بر دیوان و غضب جایگاه نخستین دیوان به دست خدایان سخن می‌گوید، بی‌آن که توجه داشته باشد که اثبات چنین نظری از رهگذر این جملات پراکنده، ممکن نیست. حتی اثبات اتهامات منتسب به زردشت (ص ۹۶) و یا سخن گفتن از «امپراتوری عظیم برده‌داری زرتشتیگری» (ص ۹) هم کاری نیست که مترجم بتواند از عهده‌اش برآید.

و نکته‌ی آخر در مورد نثر کتاب و به‌ویژه بخش افسانه‌ها، این که مترجم همواره میان نثر مکتوب ادبی و گفتار عامیانه لنگ می‌زند. دو مثال: ۱- «اگر چشم‌های مرا به من بازگردانی...» مقایسه شود با «سوار قایق‌ام شو و با تمام نیرو پاروکش.» (هر دو از ص ۲۰۸).

۲- «از عموهای منو نترسون اگه بعد از خوردن‌ات بیان انتقام کشی اون هارم قورت می‌دم.»

مقایسه شود با «این هم یک عمومی دیگر توست؟» (هر دو از ص ۱۸۲).

ضمناً در همین داستان «هابوری» که مثال اخیر از آن است، در ابتدای قصه از دو خواهر صحبت می‌شود. بعداً یکی از آنها ازدواج می‌کند ولی از این پس خواهر دیگر، «عمه» (!) کودک خوانده می‌شود.